

افسانه‌ها و اسطوره‌های مربوط به دماوند در باورهای مردم و شعر فارسی

نگارنده‌گان: دکتر محمود بشیری^۱

علی خالقی بابایی^۲

چکیده

یکی از موضوعاتی که نزد مردم ایران اهمیت دارد، افسانه‌های مربوط به دماوند است. کوه در اساطیر ملل اهمیت بسیار دارد؛ زیرا نزدیک‌ترین مکان به آسمان پرمزوراز است. بیش‌تر پیام‌بران در کوه برانگیخته شده‌اند و موجودات فرازمینی در دنیای اساطیر، که به شکل ارباب انواع ظهور می‌یابند نیز جای‌گاه‌شان در کوه است. دماوند نیز از دیرباز مورد توجه ایرانیان بوده‌است و برای آن افسانه‌ها و اسطوره‌های بسیاری ساخته‌اند. این افسانه‌ها در کتاب‌های تاریخی و اساطیری و در ادبیات شفاهی مردم، به‌ویژه اهالی پیرامون دماوند، نقل می‌شود. یکی از مؤلفه‌های مهم در شناخت فرهنگ قومی، شناخت اساطیر، افسانه‌ها و باورهای آن قوم است؛ بنابراین، گردآوری و بررسی آن‌ها علاوه بر حفظ میراث فرهنگی، می‌تواند در شناخت ریشه‌های فرهنگ، اساطیر و باورهای جامعه کمک شایانی نماید.

هدف تحقیق این بوده است که به این پرسش پاسخ بدهد که: افسانه‌ها و اسطوره‌های موجود در باور عامه و شعر فارسی پیرامون دماوند چیست؟ یافته‌های نگارنده‌گان که با استفاده از منابع کتابخانه‌یی و میدانی، و به شیوه توصیفی - تحلیلی شکل گرفته، بیان‌گر این است که: افسانه‌ها و داستان‌هایی که در ارتباط با دماوند به دست آمده‌است، درباره شخصیت‌های ضحاک، فریدون، کیومرث، جمشید، آرش، منوچهر، کیکباد و دیو سفید بوده است، که از این میان بیش‌ترین افسانه‌ها درباره ضحاک است، که در شخصیت‌هایی چون: صخرجنی، هاروت و ماروت، یزید و... دچار دگردیسی هم شده‌است؛ سپس شخصیت فریدون، که به نمرود دگرگون می‌شود و کیومرث به حضرت آدم. در بخش دیگر دماوند را به اجمال در شعر پارسی بررسی کردیم و در کمال شگفتی به این نتیجه رسیدیم که بازتاب چندانی در شعر پارسی نداشته‌است.

واژه‌گان کلیدی: دماوند، اسطوره، افسانه مردمی، باورهای مردم و شعر فارسی.

۱. مقدمه

کوه‌ها، بلندترین و شکوه‌مندترین مکان روی زمین‌اند و نزدیک‌ترین جا به آسمان، آسمانی رازآمیز که جای‌گاه خدایان و فرشته‌گان است؛ از دیرباز نزد اقوام جای‌گاهی آیینی و اسطوره‌یی داشته است؛ زیرا «کوه باید روزنه‌یی به عالم بالا باشد تا از راه آن خدایان بتوانند به زمین فرود آیند و انسان بتواند به صورتی نمادین به آن صعود کند» (الیاده؛ ۱۳۸۸: ۲۰). نگاهی گذرا به اساطیر تمدن‌های مختلف می‌تواند به روشنی گویای این مطلب باشد.

البرز به موجب اوستا «نخستین سرزمین و بر همه ممالک محیط است» (اوستا؛ ۱۳۸۲: ۹۲۴). «جای‌گاه ایزد مهر نیز بالای کوه هرا (البرز) است» (اوشیدری؛ ۱۳۷۱: ۴۴۱). «چینوت، پلی که روان رسته از تن از آن راه به گروثمان، جای‌گاه روان‌های پاک و تاب‌ناک، می‌رود از فراز البرز آغاز می‌شود» (کزازی؛ ۱۳۶۸: ۱۰). «نخستین انسان، کیومرث، در کوه می‌زیست؛ از این‌رو، او را گرشاه (شاه کوهستان) می‌نامیدند» (بلغمی؛ ۱۳۸۶: ۸۷). اشو زرتشت بر این کوه از دنیا می‌رود. جمشید کاخی باشکوه بر فراز آن دارد. کیکاووس نیز بر البرز هفت خانه می‌سازد، که از این خانه‌ها بر همه حتا بر دیوان مازندران حکم می‌رانند. کیقباد نیز بر کاخی باشکوه در البرز می‌زیست. «کیخسرو، بیژن، گیو و بهرام گور در کوه طلسم شده و با ظهور سوشیانت در رکاب او شمشیر خواهنددزد» (هنیلز؛ ۱۳۸۳: ۴۳۶). سام نیز زال را در کوه رها می‌کند و سیمرغ که بر فراز البرز کوه لانه دارد او را می‌پرورد. دماوند با ارتفاع ۵۶۷۱ متر، بلندترین قله البرز، بام ایران و نیز بلندترین قله آتش‌فشانی در آسیاست. از دیدگاه تقسیمات کشوری در بخش لاریجان شهرستان آمل در استان مازندران واقع شده است. عظمت و زیبایی این قله سربه‌فلک‌کشیده از روزگار اسطوره‌ها مورد توجه ایرانیان بوده است و برای آن افسانه‌ها و داستان‌های بسیاری ساخته‌اند.

شکل مخروطی و دامنه‌های گسترده‌اش آن را از کوه‌های پیرامون جدا کرده، آب‌وهوای خوش، چشمه‌ها و رودهای بسیار دامنه‌هایش را زیست‌گاهی خوش و خرم برای مردم ساخته‌است. آثار تاریخی بسیاری در اطراف دماوند وجود دارد، که قدمت آن را گاه تا بیست‌هزار سال هم گفته‌اند. از سوی دیگر، سوز سرما و یخ‌بندان همیشگی بر قله دماوند، که در زمستان، سخت‌کننده است برای آریایی‌هایی، که سرزمین‌های سرد و یخ‌بندان را دوزخی و اهریمنی می‌دانند، بی‌گمان به نمادی برای کهن‌الگوی عذاب و جهنم و سرزمین اهریمنان و دیوان تبدیل شده است؛ از این‌رو، دیو ازدهاپیکر، ضحاک، که خود نمادی تواند بود از دنیای اهریمنی در آن به بند کشیده شده و منتظر فرصتی است تا دوباره جهان را به خوی پلید خود بیالاید. دودی سفیدرنگ که پیوسته از دهانه‌هایش بیرون می‌آید؛ بوی گوگرد خفه‌کننده، آتشی که در دهانه‌های آتش‌فشانی قله دیده می‌شود؛ صداهایی که گاه‌به‌گاه از دل آن به گوش می‌رسد هم‌واره برای مردم رازآمیز بوده‌است و به‌مرور به نمادهایی بدل شده و برای

آن افسانه‌ها و داستان‌ها ساخته‌اند؛ همان‌گونه که البرز در اساطیر ایرانی جای‌گاه ویژه دارد، دماوند نیز به‌عنوان بلندترین قله آن بی‌گمان مورد توجه بوده است_ هرچند برخی از پژوهش‌گران نیز البرز را نامی عام برای کوه‌های سربه‌فلک‌کشیده می‌دانند.

کتاب‌ها و مقالاتی چند تا به‌حال درباره دماوند نوشته شده‌است؛ مهم‌ترین کتاب در این زمینه «دماوند، بلندترین کوه ایران»، نوشته کارل گراتسل، ترجمه ایرج هاشمی‌زاده (۱۳۸۴) است، که قله دماوند و دامنه‌های آن را از نظر تاریخی، جغرافیایی، زمین‌شناسی، گیاهی و جانوری مورد بررسی قرار داده و دیگر، «تاریخ دماوند و آثار تاریخی آن» نوشته مسعود نصرتی (۱۳۸۱) است. در این کتاب بیش‌تر به شهر دماوند و آثار تاریخی آن پرداخته شده‌است. کتاب «آثار تاریخی دماوند» نوشته ناصر پازوکی (۱۳۸۱) هم تنها به شهر دماوند و آثار تاریخی آن پرداخته و فقط در وجه تسمیه شهر دماوند، بحثی درباره قله آورده است. هم‌چنین مقاله کوتاهی است از مسعود نصرتی، که مهرماه ۱۳۷۷ در کیهان فرهنگی چاپ کرده است؛ ایشان در این مقاله بازتاب دماوند را در سفرنامه‌ها و کتاب‌های تاریخی و ادبی بیان کرده و تعدادی از افسانه‌ها و داستان‌هایی که درباره این کوه گفته شده، گردآورده‌است. مقاله دیگری هم با نام «وجه تسمیه دماوند»، به همین قلم در شماره بهمن همان سال در کیهان فرهنگی چاپ شده است؛ اما مهم‌ترین مقاله‌یی که تا به حال درباره دماوند به چاپ رسیده‌است، باعنوان «دماوند در اساطیر ایرانی» (۱۳۹۶) از ابوالقاسم اسماعیل‌پورمطلق است، که دماوند را در اساطیر و کتاب‌های تاریخی گذشته‌گان بررسی نموده‌است؛ اما به باورها و داستان‌های مردمی، به‌ویژه ساکنان پیرامون دماوند و مازندران نپرداخته‌است و اشاره‌یی به بازتاب دماوند در شعر فارسی نیز نشده‌است.

روش پژوهش در این مقاله، کتاب‌خانه‌یی و مطالعه میدانی بوده است؛ به این صورت که نخست داده‌های لازم را از منابع کتاب‌خانه‌یی گرد آوردیم؛ سپس گفت‌وگوها و مصاحبه‌هایی با دانایان محلی انجام دادیم و در موردی هم از اینترنت و فضای مجازی بهره بردیم.

در مقاله حاضر، در حد امکان ضمن بیان داستان‌ها و افسانه‌هایی که بُن‌مایه اسطوره‌یی دارد تلاش شده است تحلیلی هرچند کوتاه از آن ارائه شود. در آخر بازتاب دماوند در شعر فارسی هم به‌اجمال بررسی شده است.

منابع ما در جمع‌آوری این داستان‌ها و باورها، نخست کتاب‌ها و مقاله‌های تاریخی و اسطوره‌یی و باورشناختی از گذشته‌گان و معاصران بوده، که درباره دماوند و روستاها و شهرهای پیرامون آن نوشته شده است و دوم افراد مطلع بومی که از افسانه‌ها و داستان‌های محلی مردم دراین‌باره آگاهی داشته‌اند.

۲. دماوند در اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانی و باور مردم

در اسطوره‌های ایرانی و شاه‌نامه، دماوند جای‌گاه ویژه دارد. افسانه‌های بسیاری درباره آن ساخته شده، که هر کدام نمادها و کهن‌الگوهای را نشان می‌دهد؛ از سوی دیگر، چون جای‌گاه بسیاری از رخ‌دادهای شاه‌نامه در مازندران بوده است، اهالی داستان‌های بسیاری در این باره نقل می‌کنند. دماوند نیز به گفته ملکونف: «نقطه وقایع و اتفاقات عمده بوده و تفصیل حالات اینان در شاه‌نامه یاد شده، چون مازندرانیان از این دلاوران و نام‌داران پیشین سخن رانند به میل بسیار نشان دهند جای‌گاه فتوحات آنان را» (۱۳۶۳: ۹۱).

۲-۱. داستان ضحاک و دماوند

مهم‌ترین داستانی که از دماوند در اساطیر ایرانی آمده است، داستان ضحاک و زندانی شدن او در کوه دماوند است. فریدون پس از شکست ضحاک، اجازه نیافت تا او را از بین ببرد؛ بنابراین، او را در دماوند زندانی می‌کند. براساس اساطیر ایرانی روزی در فرجام کار جهان ضحاک بندهای خود را می‌گسلد و دوباره به کشتار و ستم می‌آغازد تا آن‌که به دست یکی از منجیان آخرالزمان (گرشاسب) نابود می‌شود.

نخستین پرسشی که به ذهن می‌رسد، این است که: چرا دماوند زندان ضحاک شده است؟ و پرسش‌هایی: چه ویژگی‌هایی در این قله است، که می‌تواند زندانی برای یکی از بزرگ‌ترین اهریمنان و دیوان ایرانیان باشد؟ چه بن‌مایه‌های اسطوره‌یی می‌تواند زمینه این داستان‌ها را فراهم کرده باشد؟

پاسخ را با قسمتی از کتاب عجایب‌المخلوقات آغاز می‌کنیم: «دباوند، کوهی است شاهی به حدود ری برف از سر وی خالی نبود و بر آن کوه هیچ نرئید و حیوان بر آن قرار نگیرد، به حکم آن‌که نه آب بود بر آن و نه گیاه، از صد فرسنگ سر وی بیند از زیر وی آبی ناخوش [اشاره به چشمه‌های گوگردی به‌ویژه در آب اسک] روان می‌شود و همیشه آن‌جا باد آید» (طوسی؛ ۱۳۸۲: ۱۳۱ و ۱۳۲).

دماوند با ظاهر شکوه‌مند و آرام خود، همیشه باشندگان پیرامون خود را تا دوردست‌ها از خشم ناگهانی خود می‌ترساند. خاموش و سرد است؛ اما اگر بیدار شود، کسی را یارای مقاومت در برابر او نیست. قله دماوند سرمای کشنده دارد. این در حالی است، که سرما و یخبندان، عامل اصلی کوچ نژاد هندو ایرانی بوده است؛ بنابراین، اهریمنی است؛ از سوی دیگر، ضحاک را خدای توفان و اژدهای توفان خوانده‌اند، که با فریدون در نبرد است. در فرگرد یکم از وندیداد (اوستا) آمده است: «نخستین سرزمین و کشور نیکی که من (اهورامزدا) آفریدم، ایرانویج بود بر کرانه رود دایتیای نیک، پس آن‌گاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیاره‌گی اژدها را در رود دایتی بیافرید و زمستان دیوآفریده را بر

هستی چیره‌گی بخشید. در آن جا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان، و در آن دو ماه نیز هوا برای آب و خاک و درختان سرد است» (اوستا؛ ۱۳۸۲: ۶۵۹).

در ارتفاع بالاتر از چهار هزار و هفتصد متر در دماوند نیز اوضاع همین گونه است. فقط دو ماه از سال اندکی از سرمای سوزناک قله کاسته می‌شود. در آن جا هم هیچ گیاهی نمی‌روید، خشکی و مرگ و نیستی است؛ می‌تواند یادآور دیو خشک‌سالی، آپوش، هم باشد. بوی خفه‌کننده گوگرد و دود ناشی از آن، هوای بسیار متغیر و ناآرام، توفان‌های ناگهانی، صدهای وحشت‌آفرینی که گاه‌به‌گاه از آن به گوش می‌رسد، گودال‌هایی که گاه مواد مذاب آن به چشم دیده می‌شود و... همه جای‌گاهی تواند بود ترس‌ناک، کشنده و اهریمنی.

اما در دامنه‌های همین قله، چشمه‌های بسیاری که هر یک منشأ سرسبزی و زنده‌گی است می‌جوشد. خوشی آب‌وهوا در دامنه‌های آن بی‌مانند است، و جای‌گاه مناسبی است برای زیستن انسان. شاید برای همین است که نخستین بشر، کیومرث، آن جا را برای زنده‌گی برمی‌گزیند.

افسانه‌ها و داستان‌هایی که در ارتباط با دماوند به دست آمده‌است، دربارهٔ شخصیت‌های ضحاک، فریدون، کیومرث، جمشید، آرش، منوچهر، کیکباد و دیو سفید بوده‌است، که از این میان، بیش‌ترین افسانه‌ها، دربارهٔ ضحاک و نبردش با فریدون است، که در شخصیت‌هایی چون: صخرجنی، هاروت و ماروت، یزید و... دچار دگردیسی هم شده‌است.

۱-۲. عده‌یی از مردم برآن‌اند، که محل زندگی ضحاک، نیز در کوهی نزدیک دماوند بوده است. «گویند پیش از آنی که ضحاک به این بند گرفتار شود، نزدیکی کوه دماوند کوهی است، که در آن جا می‌زیسته، اکنون هم اثر آبادی آن جا پیدااست و ویرانه‌یی است که آن جا را نقاره‌خانهٔ او دانند» (ملکونف؛ ۱۳۶۳: ۹۱).

۲-۱-۲. جشن بیست‌وشش نوروزماه (عیدماه): بیست‌وششم نوروزماه، یا عیدماه (از ماه‌های تبری) روز اشتاد (ایزد نگهبان راستی و عدل)، که اواخر تیرماه خورشیدی است. «مردم مازندران بر این باورند، که در روز بیست‌وششم نوروزماه، فریدون با مردم لاریجان و دیگر ایرانیان ضحاک را در دامنه دماوند جایی به نام تخت فریدون در چاهی به بند کشید و در میان بزرگان ایران، که انجمن کرده بودند، فریدون کلاه پادشاهی (کیانی) بر سر نهاد و آنچه را از خزانهٔ ضحاک گرفته بود، میان مردم بخشش کرد» (راعی؛ ۱۳۹۳: ۴۵).

در شام‌گاه این روز، مردم لاریجان و اطراف آن بر فراز تپه‌ها آتش برمی‌افروزند و با این وسیله خبر پیروزی فریدون را به یک‌دیگر می‌رسانند و آمدن سال نو را به هم تبریک می‌گویند؛ زیرا فریدون پس از پادشاهی هزارسالهٔ ضحاک، دوباره جشن نوروز را زنده کرد.

«در اطراف نوا، از روستاهای لاریجان، منطقه‌یی به نام نمازچال وجود دارد، که در گذشته در چنین روزی، جوانان هنگام غروب به کنار آن می‌رفتند و آتش برمی‌افروختند و کشتی می‌گرفتند و آواز تبری و طالباً و دشتی می‌خواندند و این جشن را «کهن سو» می‌نامیدند زیرا از گون‌ها (کهن) برای برافروختن آتش استفاده می‌کرده‌اند» (راوی: احمد احمدی؛ ۱۳۹۸).

۳-۲. در زمان پادشاهی ضحاک، کسانی که از ظلم و ستم او می‌گریختند، به کوه دماوند پناه می‌بردند و جوانانی که ارمائیل از دست ماران ضحاک نجات می‌داد، در دماوند پنهان می‌کرد. (راوی: احمد احمدی؛ ۱۳۹۸).

۴-۲. به باور مردم ناندل از روستاهای دامنه شمالی قله دماوند فریدون، ضحاک را در دامنه دماوند، منطقه‌یی به نام تخت فریدون یا در دره یخار درون غاری (یا چاهی) با غل و زنجیر استوار به صخره‌ها می‌بندد و به نشان پیروزی، بر دماوند آتش می‌افروزد. عامه مردم باور دارند، که ضحاک از سر شب تا بامدادان زنجیر خود را می‌لیسد و در بامداد زنجیر به مویی بند می‌شود؛ اما زمانی که آهن‌گران به کارگاه‌های خود می‌روند و با نخستین کوبیدن پتک «نفرین باد به ضحاک» می‌گویند دوباره زنجیرها به ریخت نخستین خود بازمی‌گردد و این ماجرا هر روز تکرار می‌شود (راوی: نادعلی فلاح؛ ۱۳۹۸).

«بومیان دامنه دماوند گویند، هنوز گاه ناله ضحاک را از دماوند توان شنید و زمانی که زنجیر خود را می‌جانبند، زلزله‌یی ایجاد می‌شود و آه اوست که به شکل دود از دماوند بیرون می‌آید و آتشی که گاه در آن دیده می‌شود، چشمان اوست و صدای خرخره و ناله او شنیده می‌شود» (ابودلف؛ ۱۳۵۴: ۷۷).

این داستان کوتاه، نکات اسطوره‌یی ارزش‌مندی در خود دارد، که به نظر می‌آید کهن‌الگوهای آن به پیش از سروده شدن شاه‌نامه بازگردد. کهن‌الگوی تاریکی در برابر روشنی، سردی در مقابل گرما و آتش و... که به نمادهایی چون شب و روز، آهن‌گران و ضحاک، غار سرد و تاریک در برابر کارگاه گرم و روشن آهن‌گری و تنور شعله‌ور آن تبدیل می‌شود. شب زمان فعالیت اهریمنی ضحاک است، ضحاک بر دامنه سرد قله دماوند به بند کشیده شده است؛ با زبان (سخن و فریب) زنجیرهای خود را از بین می‌برد، هیچ‌گاه از کار خود ناامید نمی‌شود؛ بنابراین، در نخستین فرصت خود را می‌رهاند.

روز، نماد نور و روشنی و گرما است، اهورایی است و ضحاک نمی‌تواند در روز کاری انجام دهد. این نخستین دوگانه‌گی اهورایی و اهریمنی است، که آشکارا در داستان دیده می‌شود. هرگاه که مردمان در تلاش و کوشش و نیایش (نفرین کردن به ضحاک و آهن‌گری) باشند، ضحاک بسته می‌ماند؛ اما زمانی که تلاش و کوشش و نیایش را رها کنند، ضحاک اهریمنی آزاد خواهد شد.

هم‌چنین این داستان را می‌توان با اسطوره دوازده ستون نگه‌دارنده جهان، که با نوروز پیوند دارد، سنجید. «ایرانیان باستان اعتقاد داشتند که دوازده تن از نیروهای اهریمنی در طول دوازده ماه سال، دائماً در حال جویدن و بریدن و انهدام دوازده ستون نگه‌دارنده کیهان هستند. در آستانه سال نو درست در روزهای پیش از نوروز، زمانی که همه ستون‌ها جویده شده و در حال سقوط هستند، دیوان و نیروهای اهریمنی، که از شادمانی سر از پا نمی‌شناسند و گمان می‌برند که کیهان دیگر نابود خواهد شد، برای رقص و پای‌کوبی و شادی به زمین فرود می‌آیند؛ اما وقتی به آسمان برمی‌گردند، می‌بینند که همه ستون‌های دوازده‌گانه از نو بازسازی شده‌اند؛ پس دوباره برای سالی دیگر، خوردن و جویدن ستون‌ها را آغاز می‌کنند. این اسطوره نیز جلوه دیگری از نزاع و چالش میان قوای اهورایی و نیروهای اهریمنی است. دوازده ستون، نماد بروج دوازده‌گانه یا دوازده ماه سال است. درگیری نیروهای خیر و شر و رویارویی آنان با هم، یکی از مضامین اصلی اساطیر ایرانی است، که به اشکال گوناگون در اسطوره‌ها، آیین‌ها و جشن‌های ملی جلوه‌گر می‌شود» (اسماعیل پور؛ ۱۳۸۲: ۱۴۶).

۲-۱.۵. اما روایتی جالب از داستان ضحاک در کتاب *عجایب‌المخلوقات* آمده است، که آن را به سلسله شاهان محلی شهر کهن دماوند، که به مصمغان مشهور اند، ربط می‌دهد؛ «گویند ضحاک ملکی ظالم بود، پیوسته گوشت آدمی به خورد ماران می‌داد، که از دوش وی برآمده بود، گوشت آدمی خوردی، آفریده‌گار افریدون را بر وی مسلط کرد، وی را بگرفت و به سلسله در کوهی بست به در اصفهان. ضحاک، این کوه به سحر بکشید و ببرد. افریدون از پس وی بیامد و وی را به کوه دماوند بگرفت و در چاهی آن‌جا محبوس کرد و آن چاه را به ارمائیل سپرد و بفرمود هر روز دماغ دو آدمی وی را می‌دادند. روزگاری برآمد، ارمائیل پشیمان شد، هر روز دماغ دو گوسفند وی را می‌داد و اسیران را آزاد کرد و شخصی را طلب کرد، که طعام در معدۀ ضحاک بداشت به طلسم؛ چون سی سال برآمد خلقی از اسیران آزاد گشتند. افریدون بیسندید. ارمائیل را تاج داد و آن ناحیه به اقطاع به وی داد و وی را لقب داد مصمغان و هنوز از آل مصمغان قومی هستند و آن روز که ضحاک را مسجون کرد نیمه ماه مهر بود و آن را مهرگان خوانند» (طوسی؛ ۱۳۸۲: ۱۳۱-۱۳۲).

۲-۲. دگردیسی داستان اسطوره‌ی ضحاک

از نکات مهم در بررسی داستان‌ها و افسانه‌های اسطوره‌ی، فرایند دگردیسی این افسانه‌ها است. همان‌گونه که می‌دانیم، کهن‌الگوهای اساطیری و نمادها و باورهای آن به‌سختی در جامعه‌ی از بین می‌رود؛ بل که در بیش‌تر موارد، رنگ عوض می‌کند و مطابق با شرایط جدید می‌شود. از مهم‌ترین عوامل این دگردیسی، تغییرات دینی و سیاسی و اجتماعی بوده‌است. این موضوع بسیار پیچیده و گسترده است و در لایه‌های فرهنگی و ناخودآگاه جمعی مردمان یک قوم، زیرکانه نفوذ می‌کند و با

دگرگونی‌های بسیار دوام می‌آورد. اسطوره ضحاک هم دچار چنین دگردیسی‌هایی شده‌است. برای نمونه به موارد زیر اشاره می‌شود:

۲-۱. و او (نمرود= فریدون) تمام خویشاوندان ضحاک را در سرزمین بابل فروگرفت و بر کشور و پادشاهی ضحاک پیروز شد و چون این خبر به ضحاک رسید، به‌سوی نمرود آمد، که نمرود بر او پیروز شد و با گرز آهنی ضربتی بر فرق ضحاک زد و او را زخمی ساخت؛ سپس او را استوار بست و در غاری در دماوند افکند و غار را مسدود ساخت. پادشاهی بر نمرود استوار و پایدار شد و نمرود همان کس است، که ایرانیان او را فریدون خوانند (دینوری و ابوحنیفه؛ ۱۳۹۰: ۳۰).

۲-۲. «حضرت سلیمان زمانی که دیوی به نام صخرالمارد (سنگ سرکش) را دست‌گیر می‌کند، او را به دماوند می‌آورد و در این کوه زندانی می‌کند» (یاحقی؛ ۱۳۶۹: ۲۸۵). هرچند در افسانه‌ها، سلیمان در بیش‌تر رخ‌داده‌ها با جمشید مقایسه شده‌است؛ اما در این مورد، برابری با داستان فریدون و ضحاک قابل توجه است.

۳-۲. «در اخبار اصحاب احادیث چنان است، که صخرجی صاحب انگشتی سلیمان چون او را سلیمان بگرفت آن‌جا (دماوند)، محبوس کرد و از حق تعالی درخواست که تا به قیامت او را آن‌جا عذاب فرماید». (ابن اسفندیار؛ ۱۳۶۶: ۸۳)

«بر قلّه کوه چاه‌ها کنده‌اند و آن هفتاد چاه است، که گوگرد می‌دهد. یکی که بزرگ‌تر است از کثرت بخار نزدیکش نمی‌توان رفت، که بی‌هوشی آورد. عوام گویند که هاروت و ماروت در آن چاه محبوس‌اند و این گوگرد اثر نفس ایشان است» (طوسی؛ ۱۳۸۲: ۲۰۶).

۴-۲. «گوید: ابجد، هوز و حطی و کلمن، سعص و قرشت پادشاهان ستم‌گری بودند. روزی قرشت در اندیشه فرورفت و گفت: «تقدیس خدای را که به‌ترین آفریده‌گان است». خداوند او را به صورت اجدهاق (اژدها) کرد. او هفت سر داشت، که به دباوند زندانی کرد و به پندار اهل خبر از عرب و عجم وی پادشاهی همه اقالیم داشت و مردی جادوگر و بدکار بود» (طبری؛ ۱۳۸۳: ج ۱/ ۱۳۷). قرشت در حروف ابجد معادل هزار است و با پادشاهی هزارساله ضحاک قابل مقایسه است.

۵-۲. «مامون کس فرستاد به ابی موسی حفص، که به کوه دباوند رود و احوال ضحاک بداند گفت: آن‌جا رفته‌م. مرغانی را دیدم بزرگ، سپید بر سر قلّه کوه و در میان برف. کرم‌ها دیدم هریک چندان که درختی، می‌رفت و شکافته می‌شد و آب روان می‌شد و آن مرغان پوست‌های ایشان می‌ربودند؛ پس پیری را دیدم گفت: اگر خواهی که ضحاک را بینی، بیا با من. با او به قدر صد ارش برفتم. دری آهین دیدم بر آن مسمارها زده، بر هر مسماری نوشته که بر آن چند نفقه کرده‌اند و گفت این دیو این‌جا محبوس است» (طوسی؛ ۱۳۸۲: ۵۳۴).

این ماجرا در کتاب مجمل‌التواریخ والقصص صفحه ۴۶۶ به شیوه‌ی دیگر روایت شده‌است.

روشن است که در اساطیر ایرانی، بین ضحاک (اژدهاک) و مار که از موجودات اهریمنی است، ارتباط وجود دارد. کرمی که در نقل قول محمد طوسی آمده است، نیز به نحوی می‌تواند همان مار و اژدها باشد. ارتباط بین مار و جواهرات و جادو و طلسم، که هنوز هم عامه مردم به آن باور دارند، در این روایت‌ها دیده می‌شود.

۶-۲-۲ «یزید در چاهی از دماوند زندانی است و مرغی تیزپرواز هر نیم سال، اندام او را می‌خورد و دوباره بدنش ترمیم می‌شود» (نصرتی؛ ۱۳۷۷: ۱۸). تبدیل شخصیت ضحاک به یزید در این افسانه دگردیسی را به روشن‌ترین شیوه نشان داده است.

۷-۲-۲ «خداوند هاروت و ماروت را در بابل و در کوه دماوند در زیرزمین و در چاهی عذاب می‌کند و آن‌ها را در آن چاه آویخته‌اند و آن‌ها از تشنه‌گی زبان‌شان به‌در افتاده؛ ولی نمی‌توانند آب بخورند با این‌که بین آن‌ها و آب فاصله‌یی به اندازه یک تیغ شمشیر است» (حسینی فاطمی؛ ۱۳۸۵: ۱۸). در تفسیر طبری آمده است: «مراد از بابل دماوند است» (طبری؛ ۱۴۱۲: ج ۱ / ۳۶۳).

«نام هاروت و ماروت، بنا بر عقیدهٔ sant clair tisdalle ایرانی‌الاصل است و وی در کتاب ارمنی به نام **هوروت** به معنی حاصل‌خیزی و **موروت** به معنی بی‌مرگی برخورد کرده است و این دو لفظ نام دو خدا از خدایان کوه مازیس (کوه آرارات) می‌باشد. وی معتقد شده است هاروت و ماروت مأخوذ از این دو لفظ است. در اوستا الفاظ هورودات، که همان خورداد باشد و همچنین امردات به معنی بی‌مرگ که همان مرداد است به چشم می‌خورد» (خزائلی؛ ۱۳۸۹: ۶۵۵). می‌دانیم که در اساطیر ایرانی، خرداد از امشاسپندان است و از هم‌کاران تیشتر و فروردین و امرداد؛ او همچنین نگهبان آب و گیاه است.

ارتباط بین اساطیر سامی و ایرانی، که به هر روی نشان دگردیسی اسطوره از یکی به دیگری است، قابل توجه است؛ و این‌که هاروت و ماروت جادو می‌دانستند و بابل هم به سرزمین جادو شهرت دارد و دماوند، که جای‌گاه زندانی‌شدن بزرگ‌ترین جادوگر، اژی‌دهاک، است.

گویی این دو امشاسپند زمانی که به اساطیر سامی می‌رسند، از حالت اهورایی به اهریمن جادو تبدیل می‌شوند؛ از سوی دیگر، ارتباط آب و حاصل‌خیزی زمین‌ها با دیو خشک‌سالی و دماوند و تیشتر و داستان آرش، که در پی خواهدآمد، قابل تأمل است.

۳-۲. داستان فریدون

فریدون، پادشاه نجات‌بخش ایران، در دامنهٔ دماوند به دنیا آمد و پرورش یافت. افسانه‌هایی که در این‌باره ساخته شده هم در کتاب‌های کهن تاریخی و اسطوره‌یی آمده‌است و هم مردم مناطق اطراف دماوند زبان‌به‌زبان نقل می‌کنند و به منطقه یا روستای خود نسبت می‌دهند.

۳-۱. «گویند و شنیدیم افریدون از نسل جم بود... و مولد وی به دنیاوند بود» (طبری؛ ۱۳۸۳: ج ۱ / ۱۳۸). ابن اسفندیار هم در این باره گوید: «پس قدیم تر طرفی از اطراف تبرستان، لارجان است و فریدون به دیه «ور» که قصبه آن ناحیه است، از مادر در وجود آمد و سبب آن بود که چون ضحاک تازی جمشید را پاره پاره کرد، آل جمشید از سایه خورشید نفور و مهجور شدند... مادر افریدون با متعلقان دیگر به پایان کوه دنیاوند بدین موضع، که یاد رفت پناه گرفت» (ابن اسفندیار؛ ۱۳۶۶: ۵۷).

دوست خواه در شرح واژه گان اوستا می گوید: «سرزمین ورنه زادگاه فریدون خوانده شده است، و در دیگر بخش های اوستا نیز ورن را جای رویدادهای مهم زنده گی فریدون می بینیم» (اوستا؛ ۱۰۲۶). «ورن نام چهاردهمین سرزمین آفریده اهورامزدا است، که از آن با صفت چهار گوشه یاد می شود. در اوستا بارها از ورن به عنوان سرزمین دیوان و دروندان یاد شده و یکی از آرزوهای بزرگ پهلوانان و شهریاران و نام داران ایران، که از ایزدیان و مینویان خواستار بر آوردن آن می شوند، برانداختن دیوان مزدری و دروندان و دیوان ورنه است. آیا میان ورنه، دیو هوس و شهوت، و نام این سرزمین پیوندی هست» (همان؛ ۱۰۷۳)؟ یادکردنی است، که «وانه» و «رینه» نام روستا و شهری در کنار هم در دامنه دماوند در منطقه لاریجان است.

۳-۲. مردم روستای تینه در لاریجان آمل، خود را از تبار آبتین و فریدون می دانند و می گویند: آبتین و خانواده اش این روستا را آباد کردند، در نتیجه به نام «تینه فریدون» شهرت یافت. آنان درباره بزرگ شدن فریدون در روستای خود داستانی را به این شرح نقل می کنند: فریدون دوماهه بود، که ستاره شناسان در تعبیر خواب ضحاک به او می گویند: کودکی به نام فریدون به دنیا آمده است، که بساط پادشاهی تو را در هم خواهد پیچید. بی درنگ ضحاک دستور می دهد تا کودک را بیابند. مأموران در تمام منطقه لاریجان به دنبال فریدون می گردند. آبتین زمانی که از جست و جوی مأموران آگاه می شود، به فرانک می گوید تا کودک را به دامنه شمالی قلّه دماوند در منطقه یی که امروزه به نام تینه مشهور است، ببرد گویا آبتین می دانست که آن منطقه امن است و دو خانواده مهربان و رازدار در آن جا ساکن هستند؛ علاوه بر آن، گذار مأموران ضحاک به آن سوی نخواهد بود. مادر فریدون بامدادان به همراه کودک خردسالش راه تینه را در پیش می گیرد. او که نمی تواند به فرزند خود شیر دهد، در جست و جوی بانویی که بتواند کودک گرسنه اش را سیر کند، ناکام می ماند؛ پس پستان گاوی را در دهان نوزاد می گذارند و به این ترتیب، کودک به نوشیدن شیر از گاو برمایه خوی می گیرد. برمایه هم به فریدون علاقه مند می شود. به مرور فریدون از این گاو، سواری می گیرد و در نزد مردم به فریدون گاو سوار شهرت پیدا می کند. فریدون در آن دیار خوش آب و هوا بزرگ می شود و آداب رزم می آموزد، تا آن که کاوه آهن گر به همراه خانواده هایی که مغز جوانان شان خوراک ماران ضحاک شده

بود، با قیام خود زمینه را برای فریدون فراهم می‌کند، تا بساط حکومت ضحاک را درهم پیچد. در این نبرد بزرگ، جوانان منطقه لاریجان دلاوران یاری‌اش می‌کنند و قرار می‌گذارند؛ پس از پیروزی بر ضحاک به نشان پیروزی بر روی قله‌ها بوته‌های گون را به طناب ببندند و آتش بزنند و گرد سر خود بچرخانند و به این شیوه همه‌گان را از پیروزی خود آگاه کنند. این پیروزی در بیست‌وششم نوروزماه (اشتاد روز از ماه اسفند) به دست آمد و به همین مناسبت، هر سال در چنین روزی جوانان بر بالای تپه‌ها و پشت بام‌ها آتش می‌افروزند و جشن می‌گیرند و با یک‌دیگر کشتی می‌گیرند و آن را جشن نوروزماه بیست‌وشش یا جشن گهن‌سو (آتش‌گون) می‌نامند.

مردم تینه، منطقه تخت فریدون را تفرج‌گاه فریدون در دوره جوانی او می‌دانند. تخت فریدون نام یکی از مناطق دامنه قله دماوند است. فریدون ضحاک را بعد از دست‌گیری به آن‌جا می‌برد و در چاه یا غاری زندانی می‌کند. عده‌یی دیگر نیز محل زندانی‌شدن ضحاک را **ضحاک چال** واقع در اطراف روستای کُرف در آن حوالی می‌دانند.

۳-۳-۲. برخی از مردم روستاهای دلارستاق آمل بر این باورند، که فریدون در روستای ورک می‌زیست و داستانی تقریباً مشابه با داستان مردم تینه نقل می‌کنند.

۴-۳-۲. تخت طاقدیس فریدون و دماوند:

یکی مرد بد در دماوند کوه	که شاهش جدا داشتی از گروه
یکی جهن برزین بدی نام او	رسیده به هر کشوری کام او
یکی نامور شاه را تخت ساخت	گهر گرد برگرد او برنشاخت

(کزازی؛ ۱۳۸۷: ج ۹/ ۱۶۱)

به‌گفته مردم منطقه این تخت بعدها به دست اسکندر افتاد و او از حسادت کمر به نابودی و تکه‌تکه کردن آن بست؛ اما در دوره‌های بعد اردشیر بابکان از مکان این تخت آگاهی یافت و خسروپرویز فرمان داد تا تخت را دوباره بازسازی کردند، امروزه نیز تخت فریدون و گنج ضحاک در دشت مشاء دماوند پنهان است (به نقل از خبرگزاری فارس: ۱۳۹۰/۱۲/۲۳).

۴-۲. کیومرث، نخستین انسان و نخستین پادشاه، کیومرث، به دماوندکوه رفت و با فرزندان خویش آن‌جا می‌زیست. او شهر دماوند را بنا نهاد و پس از آن شهرهای بسیار دیگر را (بلعمی؛ ۱۳۸۶، ۱۶۳).

۱-۴-۲. او مردمان را در دماوند و تبرستان سکونت داد. دیوان پسرش پشنگ (سیامک) را در دماوند کشتند. جغد این خبر را برای کیومرث می‌برد و او به خاطر این خبر جغد را نفرین می‌کند و بعد از آن این پرنده مرغ شوم می‌شود و زمانی که تن بی‌جان سیامک را می‌یابد، با لگد به کوه می‌زند و سوراخی ایجاد می‌کند و فرزند را در آن می‌نهد همان‌جا آتشی برمی‌افروزد. آتش درون چاه می‌افتد و

از آن هنگام هر روز ده تا پانزده بار، آتش از چاه بیرون می‌آید و دوباره به آن برمی‌گردد [اشاره به دودهایی که از دهانه دماوند برمی‌خیزد و گاه کم‌وزیاد می‌شود] (همان: ۱۶۵).

۲-۴. گویند کیومرثی که فارسیان آدم علیه‌السلامش دانسته‌اند، عامر بن یافث بن نوح بود و مردی کهن سال بود و سالار قوم بود و به کوه دناوند از جبال طبرستان مشرق مقیم بود و ملک آن‌جا و فارس داشت و کارش بالا گرفت و پسران خود را گفت تا بابل را بگیرند ... و سی زن گرفت و نسل وی از آن‌ها بسیار شد و ماری پسرش و ماریانه دخترش در آخر عمر وی زاده شدند و دل‌بسته آن‌ها شد و تقدّم‌شان داد؛ از این‌رو، شاهان از نسل ایشان بودند و ملک وی گسترش یافت و بزرگ شد (طبری: ۱۳۸۳: ج ۱ / ۹۳).

در این افسانه، کهن‌الگوی فرودآمدن انسان از مینو به گیتی به شکل نماد و اسطوره درآمده است. «کیومرث را گرشاه (شاه‌کوه) و گل‌شاه (گل به معنی کوه) هم می‌خوانده‌اند» (کزازی؛ ۱۳۷۹: ج / ۲۳۹).

ارتباط نخستین انسان با کوه در اساطیر اقوام دیگر، از جمله نژاد سامی هم آمده است. حضرت آدم بر کوه سراندیب فرود می‌آید. او نخستین بار خانه کعبه را می‌سازد. یکی از پسران نیکوکار او (هابیل) نیز کشته می‌شود و پرنده‌یی در این ماجرا به قایل می‌آموزاند؛ چه‌گونه برادرش را دفن کند. این پرنده (کلاغ) هم نزد مردم پرنده‌یی شوم خوانده می‌شود؛ اما این که کیومرث سیامک را در کوه دفن می‌کند بازمی‌گردد به ارتباط روح آدمی با آسمان؛ از این‌رو، برخی از پژوهش‌گران «نخستین انسان‌های اسطوره‌یی را در حقیقت کوه می‌دانند» (همان: ۲۴۰)؛ پس دخمه‌ها و گورها را در کوه می‌کنده‌اند. «در ایران باستان، دخمه‌ها عموماً در کوه‌ها کنده می‌شد. در آغاز هرجای متبرک و مقدس گوری بود و بعدها به معابد انتقال می‌یابد» (سرخوش؛ ۱۳۸۹: ۱۳۷).

۲-۵. جمشید، بر ستیغ دماوند یزدان را ستایش می‌نمود و از آن‌جا بود که بر گردونه‌یی سوار شد و به سوی بابل رفت. گردونه‌یی که دیوان برای او ساخته بودند و حملش می‌کردند و آن روز هرمزد روز از فروردین ماه بود، که مردم از دیدن آن به شگفت آمدند و جشن گرفتند» (نصرتی؛ ۱۳۷۷: ۱۸). گردونه جمشید را می‌توان با قالیچه سلیمان سنجید. هرچند جمشید و سلیمان از جنبه‌های دیگری هم با هم قابل مقایسه هستند.

اسطوره کوه و نیایش و عروج و ارتباط با آسمان در این افسانه، قابل توجه است. بسیاری از پیام‌بران در ادیان مختلف از بالای کوه‌ها با خداوند سخن می‌گویند.

جمشید پس از شکست از ضحاک می‌گریزد. او را در دماوند، که در افسانه‌ها «آخر دنیا دانسته شده است» (یاحقی؛ ۱۳۶۹: ص) می‌یابند و با آره به دو نیم می‌کند.

۶-۲. دماوند، منبع جواهر، از جمله داستان‌هایی که درباره دماوند نقل می‌کنند، این است که: «مخزن آتش‌فشانی دماوند پر از جواهرات است، که ماران از آن نگه‌بانی می‌کنند» (نصرتی؛ ۱۳۷۷: ۱۸).

۷-۲. کافر کلی، در روستای اسک و منطقه لاریجان بر دیواره‌های صخره‌های بلند، کنده‌هایی به شکل غار قرار دارد، که به احتمال زیاد دخمه‌هایی از دوران باستانی است و مردم محلی به آن کافرکلی (لانه کافر) می‌گویند؛ اما گویی تا به حال بررسی باستان‌شناسی درباره آن صورت نگرفته است. «برخی از مردم عقیده دارند، که این گورها متعلق به روزگاران فریدون و ضحاک هستند» (راعی؛ ۱۳۹۳: ۴۸).

۸-۲. داستان آرش و دماوند، آیین تیرما سیزه شو (شب تیرروز از تیرماه) جشن تیرگان: آرش، پهلوان نام‌دار، از فراز دماوند جان بر سر پرتاب تیری می‌نهد. مازندرانی‌ها بر این باورند که در چنین روزی بود، که آرش آملی از فراز دماوند با تیر مرز ایران‌زمین را نشان می‌زند. این‌که چرا از فراز دماوند این تیر به پرواز درمی‌آید و چرا تیر به سوی خاور روانه شده است و گستره‌یی که تیر پی‌موده چه‌گونه آشکار شده است؟ باز با بررسی اسطوره‌های کهن و دگردیسی‌هایی که در آن صورت گرفته است به نکات جالبی می‌توانیم رسید.

در اساطیر می‌خوانیم که تیر یا تیشتر، خدای باران، همیشه با دیو آپوش، اهریمن خشک‌سالی در جنگ است، زمانی که تیر (تیشتر) پیروز می‌شود باران و سرسبزی فرامی‌رسد. جشن تیرگان در حقیقت بزرگداشتی است برای خدای باران و نیایشی است برای پیروزی او.

این اسطوره در فرایند دگردیسی در مرحله بعد به داستان آرش تبدیل می‌شود و جالب است، که در مازندران به‌نوعی دگردیسی دیگری هم برای آن ایجاد شده است: می‌گویند در چنین شبی (تیرما سیزه شو) حضرت علی به دنیا آمده است. ارتباط خدای باران که با دیو خشکی می‌جنگد و آرش پهلوان فداکار ایرانی و حضرت علی، حفظ کهن‌الگوها را به‌خوبی نشان می‌دهد.

هنگامی که ابرها در دامنه شمالی البرز و پیرامون قلّه دماوند با هم گلاویز می‌شوند و صدای مهیب تندرهای خیره‌کننده آذرخش‌ها میدان جنگی سهم‌ناک از نبرد بین تیشتر و آپوش را نمایش می‌دهد؛ حال اگر تیشتر بر فراز دماوند تیر خود را که همانا باران باشد به سوی خاور رها کند باری که سرسبز کناره خزر در زیر سایه تیر او قرار می‌گیرد و این‌گونه تا محدوده‌یی که سرسبزی ادامه می‌یابد قلمرو تیر آرش است.

این نکته هم گفتنی است، که معمولاً ابرها و بادهای باران‌زا در مازندران از باختر به سوی خاور حرکت می‌کنند.

می‌توان گفت، که جشن تیرگان با باران، آب و زایش و برکت و روزی در ارتباط است. رسم شکستن گردو و فندق در شب تیرما سیزه شو و حتا فال گرفتن با گردو می‌تواند پیوندی با اسطوره زایش داشته باشد.

۹-۲. شماری از مردمان پیرامون دماوند بر این باورند که **منوچهر** در دماوند پرورش یافته است.

۱۰-۲. عده‌یی از مردم روستای ایرا در منطقه لاریجان خود را از نواده‌گان **ایرج** می‌دانند.

۱۱-۲. زادگاه **کیقباد** در دماوند است و همان‌جا پرورش می‌یابد.

«همان‌جایی که دایم برف و باد است / محل و زادگاه کیقباد است» (راعی؛ ۱۳۹۳: ۲۰۰ و ۵۲).

گویی پادشاهان نجات‌بخش ایران باید در دماوند بزرگ شوند؛ هم‌چنان که فریدون، و این بسیار شگفت‌انگیز و پرمعنا است؛ ایرانیان همیشه چشم‌به‌راه نجات‌بخشی آسمانی بوده‌اند، که از راه بلندترین کوه البرز، دماوند، فرود آید. این چشم‌داشت را می‌توان به نحوی در چکامه ستوار و نام‌بردار ملک‌الشعرا بهار هم دید.

۱۲-۲. اهالی روستای لاسم لاریجان بر این باورند، که ایرج پسر فریدون روستای‌شان را آباد

کرده است و در زمان هجوم اسکندر دوباره ویران شده است (حسن‌نژاد؛ ۱۳۹۲: ۲۲).

۱۳-۲. «گویند **شاه نعمت‌الله ولی**، پس از آموختن دانش‌ها به گردش و ریاضت پرداخت و

هشتاد روز از سرمای زمستان را در دماوند گذراند» (نصرتی؛ ۱۳۷۷: ۱۸-۱۹) سخت‌ترین جا برای ریاضت یک صوفی و مبارزه‌اش با دیوان و شیاطین. آیا به نوعی در گردیسی شخصیت فریدون را که پرورش‌گاه او نیز در دماوند بود در این حکایت نمی‌توان دید؟

۱۴-۲. **دیو سفید در دماوند:** «برخی گویند: دیو سفید در دماوند زنده‌گی می‌کرد، که به دست

رستم کشته شد؛ ولی هنوز دخترش در غاری دور از دست‌رس زنده‌گی می‌کند و با دوک و میله نخ‌ریسی می‌کند» (نصرتی؛ ۱۳۷۷: ۱۸). می‌توان گفت که ضحاک با دیو سپید در این حکایت در آمیخته‌باشد. «نخ یا رشته، نماد حیات و سرنوشت است و به نحوی با رشته تسبیح و دانه‌های گرد آن و گردن‌بندها و حلقه‌های گل در دنیای نمادهای اساطیری پیوند دارد» (کوپر؛ ۱۳۹۲: ۱۷۶). ضحاک نیز در دماوند چشم در راه زمانی است، که از زنجیر زمانه‌رهایی یابد و تا آن زمان همان‌گونه که پیش از این گفته شد، دایم در حال لیسیدن زنجیرهایی است که به دست و پایش بسته‌شده‌است.

۱۵-۲. «همه بر آن‌اند که **کشتی نوح** بر آن [دماوند] فرود آید» (ملکونف؛ ۱۳۶۳: ۹۲).

۱۶-۲. هر طرف از دماوند، اگر از برف تهی گردد از همان سو آشوب و خون‌ریزی و ستیز

برخواهد‌خاست. «هیچ‌کس در هیچ زمان قلّه این کوه را خالی از برف ندیده است؛ چنان‌چه وقتی بدون برف بماند، در جهتی که کوه بی‌برف نمایان گردد، فتنه و آشوب برپا و خون‌ریزی خواهد شد.

این نشانی هم به عقیده همه مردم آن شهرستان صحیح است» (ابودلف؛ ۱۳۵۴: ۷۹). خالی شدن قله از برف، نشان خشک‌سالی و دیو آپوش تواند بود.

۳. دماوند در شعر پارسی

جای شگفتی است، که دماوند با آن‌همه پیشینه اسطوره‌یی، آن‌گونه که انتظار می‌رفت در شعر پارسی بازتاب نداشته است. از میان آثار حدود ۱۳۰ شاعر نام‌بردار موجود در برنامه نرم‌افزاری درج ۴، غیر از *شاهنامه* فقط در ۷۲ مورد نام دماوند با گویش‌های مختلف مثل دباوند، دنباوند و... دیده شده است. از میان دوره‌ها و سبک‌های شعر پارسی فقط شاعران سبک خراسانی و بازگشت از این واژه استفاده کرده‌اند و از شاعران سبک عراقی، فقط عطار در یک بیت، واژه دماوند را به کار برده است؛ اما هیچ‌یک از شاعران سبک هندی واژه دماوند را در شعر خود به کار نبرده‌اند. از شاعران سبک بازگشت، قآنی بیش از دیگران دماوند را در شعرهایش آورده است (هجده بار)، که در بیش‌تر موارد بزرگی و شکوه دماوند را اراده کرده است؛ هرچند گاه به برخی داستان‌های اسطوره‌یی به تلمیح و تناسب اشاره‌یی کرده است.

همین مضامین اندکی را که از دماوند در شعرهای پارسی آمده است می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

۱-۳. مضامینی که با توجه به چشم‌زدهای اسطوره‌یی ساخته شده‌اند. در این باره فقط ماجرای داستان ضحاک و فریدون و محل جادوگری و جای‌گاه دیوان‌بودن دماوند مورد اشاره و تلمیح شاعران بوده است، که در این کاربرد دماوند جای‌گاهی اهریمنی است:

فریدون ضحاک را در دماوند به بند کشید؛ زیرا پادشاهی بیدادگر بود:

ز بیدادی سمر گشته است ضحاک که گویند اوست در بند دماوند

ناصر خسرو

کو نیست به جرم کم ز ضحاک نی زندانت کم از دماوند

خاقانی

بدخواه تو در چاه اسیر آمد چونان زندانی افریدون در کوه دماوند

ادیب‌الممالک

همان‌گونه که پیش‌از این یاد شد، مادر فریدون به دماوندکوه پناه می‌آورد، و فریدون در آن‌جا

چشم به جهان می‌گشاید و پرورش می‌یابد:

آن فریدون به دماوند اگر برد پناه این فریدون ز دماوند برانگیخت غبار

قآنی

قآنی در این قصیده ممدوح خود، فریدون میرزا را از فریدون *شاهنامه* برتر می‌داند.

دماوند جای‌گاه جادو دانسته شد و ضحاک نیز جادوگری را گسترش می‌داد. زندان صخرجی یا صخرالمراد آن‌جا است.

در طره آن قند لب آویز که مژگانش دارد صف جادوی دماوند شکسته
سوزنی سمرقندی

وان‌چه کردی تو اندرین معنی نکند ساحر دماوندی
مسعود سعد

۲_۳. مضامینی که بزرگی و شکوه دماوند وجه شبه تشبیهات و استعارات بوده است، و چندان ارتباطی به جنبه نمادین و اسطوره‌یی دماوند ندارد:

تو گفתי بود بر دشت نه‌اوند ز بس جنگاوران کوه دماوند
فخرالدین اسعد گرگانی

بقا بادش چندان که ز فرسودن ایام شود کوه دماوند به کردار خلالی
فرخی سیستانی

بر کوهی و به گونه‌ی دریایی بر بحری و به شکل دماوندی
مسعود سعد

واژه دماوند، همان‌گونه که گفته شد، بیش از همه در شعر قآانی به کار رفته است. او ممدوح خود یا اسبش و غبار زیرپای اسبش و حتا گرز ممدوح را به دماوند تشبیه کرده است. در مواردی تلمیح به داستان‌های اسطوره‌یی نیز دارد:

از پویه رخس تو غباریست دماوند از آتش قهر تو شراریست جهنم

ملک‌الشعرا بهار، دو چکامه درباره دماوند سروده، که به نام دماوندیه اول و دوم شهرت یافت. این دو قصیده، به‌ویژه دماوندیه دوم، هرچند در اصل شهرآشوبی علیه پایتخت‌نشینان است؛ اما توصیفی است نمادین و شاعرانه، با زبانی استوار که بی‌گمان در شهرت و شکوه دماوند در دوره معاصر موثر بوده است.

خبر فوران کوه آتش‌فشانی وزو در ایتالیا، همان کوهی که صدها سال قبل شهر باستانی پمپی را در خود فروخورده بود، انگیزه‌یی شد برای سرودن دماوندیه‌ها. میرزاده عشقی نیز در مستزادی به همین موضوع اشاره دارد او نیز از دماوند می‌خواهد خروشان‌شده ری را ویران کند. به گفته دکتر محمود بشیری: «بهار، موضوع شعر دماوندیه را از میرزاده عشقی گرفته است» (از افاضات شفاهی ایشان).

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که کوه در اساطیر ملل مختلف اهمیت بسیاری دارد، دماوند نیز در اسطوره‌ها و باور مردم ایران جای‌گاهی ویژه دارد. در اسطوره‌های ایرانی و *شاه‌نامه* دماوند از جنبه‌های گوناگون قابل بررسی و تحلیل است. افسانه‌های بسیاری درباره آن ساخته شده است، که هرکدام نماد و کهن‌الگویی را نشان می‌دهد؛ از سوی دیگر، چون دماوند جای‌گاه بسیاری از رخ‌دادهای اسطوره‌یی *شاه‌نامه* بوده است، مردم ساکن دامنه‌های دماوند، مکان بسیاری از آن رخ‌داده‌ها را نشان می‌دهند و آن را به شهر و روستای خود نسبت می‌دهند و گاه نژاد خود را به برخی از قهرمانان اسطوره‌یی پیوند می‌زنند و آیین و رسوم ویژه‌یی که در گاه‌شماری محلی خود دارند و در ارتباط با گاه‌شماری‌های باستانی ایرانی بسیار کهن می‌نماید به رخ‌دادهای شاه‌نامه می‌پیوندند.

بیش‌تر داستان‌هایی که درباره دماوند گفته شده است؛ عبارت‌اند از: داستان‌های جمشید و ضحاک و فریدون و آرش.

دماوند جای‌گاه دیوان، به‌ویژه ضحاک است؛ زیرا که ستیخ این قلّه پر از برف و سرما و یخ‌بندان است و طوفان‌های سرد اجازه رشد و نمو به هیچ گیاهی نمی‌دهند و می‌دانیم که چنین جایی در باور آریاییان دوزخی است و جای‌گاه اهریمنان.

گاه افسانه‌ها و اسطوره‌های منسوب به دماوند، در طول تاریخ دچار دگردیسی‌هایی شده است و مطابق با روی‌داده‌ها و باورهای روز جامعه، نام شخصیت‌ها و حوادث فرعی آن دچار تغییراتی می‌شود؛ اما بن‌مایه داستان همان است؛ به‌عنوان نمونه، داستان ضحاک که خود احتمالاً صورت دگردیسی شده از دیو خشک‌سالی، آپوش، است به شخصیت‌هایی چون: دجال، هاروت و ماروت، یزید و... بدل می‌شود.

باتوجه به پیشینه اسطوره‌یی و افسانه‌یی دماوند بازتاب آن در شعر فارسی چندان چشم‌گیر نبوده‌است؛ به‌ویژه در سبک‌های عراقی و هندی مطلقاً نامی از دماوند در شعر پارسی نمی‌یابیم (مگر در یک بیت از عطار)، در شعر سبک خراسانی بیش از همه در *شاه‌نامه* این واژه به کار برده شده است. در سبک بازگشت ادبی نیز قآنی بیش از دیگران از این واژه در سروده‌های خود بهره برده است. یکی از عوامل مهم شهرت دماوند در دوره معاصر به نظر می‌آید چکامه ارزش‌مند ملک‌الشعرای بهار باشد، که خود الهام‌گرفته از سروده‌یی از میرزاده عشقی است.

سرچشمه‌ها

۱. ابن اسفندیار کاتب، بهاء‌الدین. (۱۳۶۶). *تاریخ طبرستان*. چاپ دوم. تهران: پدیده خاور.

۲. ابودلف الخزر جی، مسعر. (۱۳۵۴). **سفرنامه ابودلف در ایران**. چاپ مینورسکی. ترجمه ابوالفضل طباطبایی. تهران: زوار.
۳. احمدی احمد. از اهالی روستای نوا در لاریجان آمل. گفت‌وگوی شفاهی. ۱۳۹۸
۴. اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). **زیر آسمانه‌های نور**. تهران: افکار.
۵. الیاده، میرچا. (۱۳۸۸). **مقدس و نامقدس**. ترجمه بهزاد سالکی. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
۶. اندیکلایی، میر صفی. (۱۳۸۲). **دیار دیو سفید تصاویری از مازندران (آیین‌ها)**. بابل: شفلین.
۷. اوستا. (۱۳۸۲). **گزارش جلیل دوستخواه**. دوجلد. چاپ هفتم. تهران: مروارید.
۸. اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۷۱). **دانش نامه مزدیسنا**. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
۹. آموزگار، ژاله. (۱۳۹۲). **تاریخ اساطیری ایران**. چاپ پانزدهم. تهران: سمت.
۱۰. بلعمی، ابوعلی. (۱۳۸۶). **تاریخ بلعمی**. تصحیح ملک الشهرا بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: هرمس.
۱۱. پازوکی، ناصر. (۱۳۸۱). **آثار تاریخی دماوند**. چاپ اول. تهران: اداره کل میراث فرهنگی استان تهران.
۱۲. جوادیان، محمود. (۱۳۹۳). **البرز و دماوند**. مجله فصل فرهنگ. ساری: شماره ۷، ۱۸-۳۰.
۱۳. حسن نژاد، فروغ. (۱۳۹۲). **از لاسم تا لاسم**. ساری: شفلین.
۱۴. حسینی فاطمی، علی. (۱۳۸۵). **«هاروت و ماروت از واقعیت تا افسانه»**. مجله تاریخ اسلام در آیین پژوهش. قم: شماره ۱۲. ۴۰-۱۵.
۱۵. حموی، یاقوت. (۱۳۸۰). **معجم البلدان**. ترجمه علی نقی منزوی. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
۱۶. خزائی، محمد. (۱۳۸۹). **اعلام قرآن**. تهران. چاپ هشتم. تهران: امیرکبیر.
۱۷. دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۹۰). **اخبار الطوال**. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ هشتم. تهران: نشرنی.
۱۸. راعی اسکی، مصطفی. (۱۳۹۳). **محلات لاریجان آمل**. تهران: نشر انتخاب.
۱۹. ژاک، دومرگان. (۱۳۳۹). **هیئت علمی فرانسه در ایران**. دوجلد. ترجمه کاظم ودیعی. تبریز: انتشارات چهر.

۲۰. طبری، محمد جریر. (۱۳۸۳). **تاریخ طبری**. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ ششم. تهران: اساطیر.
۲۱. طبری، محمد جریر. (۱۴۱۲ق). **جامع البیان فی تفسیر القرآن**. بیروت: دارالمعرفه.
۲۲. طوسی، محمد. (۱۳۸۲). **عجایب المخلوقات**. چاپ منوچهر ستوده. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۳. طوسی، محمودبن احمد. (۱۳۸۲). **عجایب المخلوقات**. چاپ دوم. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۴. فره‌وشی، بهرام. (۱۳۸۸). **فرهنگ فارسی به پهلوی**. چاپ چهارم. تهران: دانش‌گاه تهران.
۲۵. فلاح، نادعلی. دبیر ادبیات فارسی آمل. گفت‌وگوی شفاهی. ۱۳۹۸
۲۶. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۶۸). **از گونه‌ی دیگری**. تهران: نشر مرکز.
۲۷. کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۷-۱۳۸۱). **نامه باستان**. نه جلد. چاپ اول. تهران: سمت.
۲۸. کوپر، جی. سی. (۱۳۹۲). **فرهنگ نمادهای آیینی**. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: انتشارات علمی.
۲۹. گراتسل، کارل. (۱۳۸۴). **دماوند بلندترین کوه ایران**. ترجمه ایرج هاشمی‌زاده. تهران: هادیان.
۳۰. **مجمّل التواریخ و القصص**. (۱۳۱۸). چاپ ملک‌الشعرا بهار. تهران: کلاله خاور.
۳۱. ملکونف و عزالدوله. (۱۳۶۳). **سفرنامه ایران و روسیه**. چاپ محمد گلبن و فرامرز طالبی. تهران: دنیای کتاب.
۳۲. ناس، جان. (۱۳۷۱). **تاریخ جامع ادیان**. ترجمه علی اصغر حکمت. چاپ پنجم. تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
۳۳. ناصر خسرو. (۱۳۷۰). **سفرنامه**. چاپ نادر وزین‌پور. چاپ هشتم. تهران: کتاب‌های جیبی.
۳۴. نصرتی، مسعود. (۱۳۷۷). **«دماوند کوه مینوی و اساطیری»**. کیهان فرهنگی. مهر. ۱۶-۱۹.
۳۵. نصرتی، مسعود. (۱۳۸۰). **«کوه در اساطیر»**. کتاب ماه. هنر. تهران: شماره ۳، ۱۰۳-۱۰۷.
۳۶. هینلز، جان راسل. (۱۳۸۳). **شناخت اساطیر ایران**. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
۳۷. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹). **فرهنگ اساطیر**. تهران: سروش.
۳۸. سی دی درج ۴. شرکت مهر ارقام رایانه. ۱۳۹۰
۳۹. خبرگزاری فارس. لینک زیر:

